

لعمري القضاة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد صاحب النبوة
والبرن وصحبه اجمعين **باب** في خبر قيل القائل سيد قيل ما ذا نطقه
العبد خاتما لله تعالى على السبل فما تمكّن في اورثت حكيمه من غير استغناء
الكل في كتابه في سيد محمد ارمي حواياهم وافقه ودينه وركب ربه عذوبت
علوم شيخه اخرى ودار رب كس غيبه في بيت شوي اولوب على قد الظاهر
فخص اطلاق اولئك بعض مسائل في شرفه وفي اي منبر دست رسد اولوفي
مركب تفهيم الظبي ونقله يدقيه ونظيره بعض اخوان معار قيل يعني ريب
فما يكون باب باب ريب وخرجه اوله في قوله وفي برقد ريب
الرائق بانند نورب في مختصره عمد ودر نقلي رسده حسن تمام وهدو
الفقهاء السديد بنام اوله رطفا لعمد صرف الظاهر ريبه ريبه ريبه
وقت واصل بهند في وجوده كه تفهيد ونبوه دل شاي وابع اولان غيبات
خام معرفت تجر و الفقه ريبه في ريبه وخصوصه ودر ريبه في ريبه
ضرا ايد ريبه في ريبه

از باب حکومت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بولنده بهر وقت قدر فایده
 و بسیار بکوت ادب بهر وقت فایده
 اولور **و اولور** است که شطرنج
 حدیثی درین موصییه بدین
 واعوان افغان کتاب ان در حدیثی
 موصییه یکبیرید یکبار **و اولور**
 سقا و اولور

[illegible]

وطلاق افرادی صحیح در معنوه زان فی العقب و صحیفه غیره و جنون که بونهرن گفته
و فی آثار و دعا و اری صحیف و معتبر اولما در حق یعنی از او و این السیر بیکدر گفت
کنی حقه افرازی معتبر سدی حقه یعنی اندک سدی حقه معتبر بیکدر سدی مال افرازی
اینکه جمیع مال و ملکی و وجودی اندک سدی بونهرن بیکدر سدی افرازی اشک داند
تأثیر از سدی کنی حقه بر افرازی که مال السیر بعد العقب کنی و بر و اگر کنی افرازی
اینکه فها صحی و اولو بعد العقب و غیر و از سدی افرازی حوری غصب حبسند اولو
السیر و غصب بدین اندک است اول و حق مع ایوب شنون نصیحت ایندی و ملکی حوری
حق فیه به کتاب الحی و مذکور و بر سدی العقب یعنی سقوطات حقیقتی و ایوب
حق در آن اول و فاه و از سدی کنی اندک بود بیکدی بر سدی ایوب سدی و بر و بر افرازی
معتبر بیکدر بعلی فانی الحق اولی کن و بر سدی کنی سدی خبر و ملکی کنی بعد از سدی
اول و بر سدی فانی حقه سدی غیر حق ضبط اول و طلب ایوب بود بیکدر و مع سدی عبد و فی
جوانده می در بیکدی منزل حال این نفر نه و در سدی معتبر بیکدر بر افرازی کنی سدی ایوب
خبر لازم بیکدر داشت اول بعد معتبر و افرازی بر او احب و در افرازی خبره معتبر بود و
استند بر مرده بیکدر و بره کجین بود روشنی شی ایندی بیکدر و طریقی استند
و بر سدی حق بود و یک ش فرستاد و بر و ملکی کنی استند اول و افرازی معتبر بیکدر
خط غصب بیکدر غلط و قوی بیکدر و بر و بر سدی حقه غلط ایوب حقه
دع و در و بر افرازی استند کنی که بر سدی اول و غلط کنی سدی ایوب
مستند و در کتاب افرازی معتبر بیکدر یعنی افرازی کنی سدی ایوب کنی بیکدر
اینهم ایوبی کنی سدی افرازی ایوب افرازی کنی ایوب سدی ایوب ایوب افرازی
کاتب اول و بر سدی ایوب سدی بر و بر سدی تکلیف اولو و معی افرازی بیکدر کتاب
العواده بر سدی ایوب و سدی و سدی و سدی بیت المال بونهرن کنی سدی سدی
لایب افرازی سدی سدی و سدی سدی سدی ایوب سدی ایوب سدی ایوب سدی
شود و سدی ایوب و سدی مال و سدی سدی سدی سدی ایوب سدی ایوب سدی ایوب
سدی سدی سدی سدی سدی ایوب سدی ایوب سدی ایوب سدی ایوب سدی ایوب سدی ایوب

ووصی بنیک و متولی و فکاح و اسیر بیت المال متوفیات و قیم متفقو کما فی
وارد و چرا قراریند اصحابی اولی زوای و اولوب مدعی اولان ادم بوندک
مواجهه کنه شهید و عدول ایداشات اینه که حقنی اید و بوند اول مال الفع اولان
خنده صلح اولوب قطع ترای اید و راجع اید اید و مزلر اقرار سب بواقرار
در که اید سب ثابت اولور مقد رکنه طرفینی سنا و حالیه نظر کند و یا و اصل
اولمغه و یا یا و اولمغه شانی اولنر ایکن اولمگر و یا یا یا مددیه قبول
النسب رکنه ایکن قراریند اولدی تصدیق ایکن سب ثابت اولور
و کذا الک اید اولمغه محتمل رکنه سب ثابت سب کجوسی اولدی معلوم اولمیا
عدوت ایکن زوج مددیه اولدی تصدیق اینسه احدیها اخره وارث
اولور و کذا الک اید اولمغه محتمل اولوب اخرکن محتمل اولوب ایکن
رتبته معترف اولوب شو ادم مولا مددیه اولدی تصدیق اینسه ولایت
ثابت اولور ایدی و جلدی اس این زوج مددیه مولا شو توه اقرار صمیمیه
اولور و مددیه اس زوج مددیه مولا شو توه اقرار صمیمیه اولور ایدی اقرار اصل
بعضی باریعه نفایلاب و ولایت و الزوجیه و المولی و اقرار المرفعه تصدیق توه
بالایه و الزوجیه و المولی لایصح اقرارها بالاین لایصح سب علی غرها و هو
خاص الغرض فاما اقرار بما سوى ذلك من القرائات لایصح من اقرارها
من حیث وی الاکافی فی کتاب اقرار مسند حدیسی اولدنه دیونده عمر
صمیمیه اولوب اوغنی اولماسین اید و ابوب بعده تنبیه اید و ابوب
بعده عمر و فای ابوب بواقرار اید همد عمره و ادنی اولور و ایضا
من کل امور ایضا ذکر اولدی عی و زوجه اید اقرار اید و جمدیه
اولان مسند و تادم دیر و ضرر طلب بقوم جود اولس یعنی سب معلوم
قرنداشیم و جم و مجمل سب و قرضین و عیقل ثابت اولما موقوف بالنسب
اولور بیت المال و موقوف لایما زود علی التثانی مقدم وارث اولور
بوضر قرض ایش و عی اولدی وارث اولما ذکر وی الارحام و اب و ابنه کلوب

نفسی اسای و مسقط و اسس یا بند و جرح شرعی اوزده ثابت ابدی بری بولند اول وقت
اول گشت و دوی الحاحام اول بدنی چهندین مفرله بالنسب بدنی مقدم وارث اول و
کذا البت مولی الوالات بولند و فو کوللا دحام اول بدنی عجم و یکله عصب بدنی ثابت
اول بدنی جلدی مولی الموالات وارث اول و اکر مو فی الموالات دخی بولنا یا زایه افرای
و بجمی اوزده قرائند و پنج بدنی مفرله بالنسب چهندین وارث اول و مو صبی بجا
ذاهل الشفتین و بین مال الدین ترک مفرله گشت مدخل اید و مازشته بدنه مفرله
بالنسب و بر تو که منک افرای بدنی ثابت اول بدنی نه دخی مفرله بالنسب بدنه
تصدیق مفرله و افرای النسبه مهر اعلی افرای فوت اولوب افرای بدنی
انما منک شرط و کله مفرله بالنسب بدنی دخی افرای النسب و مفرله بالنسب افرای
لرین بدنه تصدیق شرط و کله بدنی تصدیق افرای ثابت اول و معلوم و اندک
تقریر چهندین یا بزمانی افرای دم دخی و امنای تقریر بدنه دخی صبیغی اسلامکی
اقل حاکم بدیع البسب یعنی تقریر افرای دم یا بدنه بدنی معتبر در جمیع تقررات
یا اضایر و دویانت بدنه اضایره افرای و انتی تقریر یا زایه اضایر و انتی
در کجش بدنی خبر و در کج افرای یا و انتی اولوب اهلند و دوی اولوب
بنوا یا و انتی و کله شعیما بدنه بری العوم و بری جری هاتدم و برانت در
و کما و یا و دخی و هب و سائر عقد اید اولانی شایر هب بویا
در یعنی ایجاب و قبول بولند عقد رجب بدنی ایجاب اول سولین و قبول
صکره سولین کلامند **کتاب ایجاب** و بدنی ایجاب و شریک المهر
قبول اول و انتی رجب بدنه و در بری عوی اول و بدنی عجم افرای بدنی
المهر بدنی افرای اضایر اول و افرای مکرر شایر اولانی افرای در
کتاب الفضا

اندری مدعی و مدعی علیها اولان بهین اولوب و انونک کیمی اولندیقیمو
مدعیانک و انونک نظر وقت اولونوب و عوامی کیمایا ابراسته اولونوب
صمیمان اولقان اولدی نفیستور اولدی و کیم اولدی و کیم اولدی و کیم اولدی
ماخذ

۱۰۰

دعای اسمی بملت با خود تخی مجهول ادعا بملت یعنی مدعی اولان آدم بشر بود
 زنده الاجت حق و اراد یوب نه اولد یعنی بیان این تامل کی و با هم نشو قدر
 آید و اجو قض و شن سبع و امانت کی نه بجهند اولد یعنی بیان این تامل کی و با هم نشو
 الاحوال بر فقیر کند نه یو رکب آید دعوا بملت و بخلاف شش شریف برست دعوی
 بملت کی و با خود و بالاده ذکر و تعظیم اولد یعنی اوزده مدعی و مدعی علیها و مقدم بل
 اولیان همی و جنون و عید غیر ما ذوقن است دعوی بملت کی که یو مدعی و دعا بملت
 اولیوب مدعی و مدعی علیها کنه ال دخی ترب اینتر اعاقد نمون کی غیر ما ذوقن افاستیف
 عقیقی دعوی بملت انی حاکم دعوا سر استی و اولو دره اولن کشن نه زیاده بواسط
 نزل امتنش دعوا استحقاق اولغید و یوقمان و اراد اولغین اربسلطانی اولو حق استحقاق
 اولما ز امدی دعوا نمون ای و رکنی یو نوقده مدعیست مظلومی مدعی علیهم کنه اول
 اولو سر کنه در بسین و اقرار اید و ارب الزام اولو یعنی و اراد اید و یوقمیه
 اولو ب احتضا اید و ارب سر کنه با ز اولو اکار اید بر سر کنه یو حوال اولو بر سر کنه
 نوقده مدعی است ارب اوچ کون مرسل و یو یو اشته مدعی علیهم کفیه
 انوب حاصل و انما ذوقن بر اقبل حکم و رجعه شایر مکتوب مدعی علیهم موقد سر کنه
 دعا ای مطابق نشناست اید ارب مدعی علیهم طلبید زکله اولو ب حکم اولو
 اگر شایه دن عاجز اولو ارب مدعی و اولانک علیهم مدعی علیهم یعنی کفیه و
 نمون اید و ارب حکم اولو و نمون اول اول احوط اولان یو در حکم اوچ نوقده
 ارب بمیدن نمون اید ارب حکم اولو خلاف فکله ارب یعنی اید و ارب کون دن
 حکم حکم اولو نوقده نکر بمیدن اید و ارب بر سر اعتبار و اشته ذوقن حکم یو و اشته
 و اقبال حکم یعنی اید ارب سر کنه حکم خلاص اولو و رکنی مدعی نه وقت شایر نوقده
 ارب نه اشته دن در بر مدعی طالب اولو حق حکم کنه یعنی و ارب مدعی علیهم
 و ارب حکم اولو اید و ارب نفعانی بایبده ذکر اولو و مدعی حکم اید و ارب مدعی
 یعنی و ارب مدعی حکم اید و ارب مدعی حکم اید و ارب مدعی حکم اید و ارب مدعی حکم اید
 و ارب مدعی حکم اید و ارب مدعی حکم اید و ارب مدعی حکم اید و ارب مدعی حکم اید

[illegible]

[illegible]

عینی کافر

على كذا ولم يجر بينهما وتعالى ان المشهود به فعل السلم ولا حاجة الى ان يشاهد
المسلم بشهادة الكافر لان فعل السلم ليس ان يشاهد المسلم بشهادة المكي
من يبيح من مؤيد فانه في كتاب الشهاده

اختلاف شهادت فی الدعوی

مدعی ملک مطلق دعوی اینست که پدری ملک مع السبب شهادت اینست که
مقبول و اما مدعی ملک مع السبب دعوی اینست که پدری ملک مطلق نیست اینست که مقبول

اختلاف شمس و قمر

غصب و قتل خوانند و سزا برکن برکنی غصب و با خود قتلند نه با ارباب و بی
 افراد نه با ائمه مقبول اولما ز اما بیکسری دفعی قتلند و غصب و با خود و بیکسری
 دفعی افراد نه با ائمه مقبول اولور و دفعی برین و خوانند مدعی بیکسری
 دفعی و ائمه سزا برکن برکنی بیکسری بوز و ائمه مقبول اولما ز نه با ائمه
 دعوانی اکثر اولور یعنی بر اما بیکسری بوز و دفعی و ائمه سزا برکن برکنی
 بوز و برکن بیکسری و برکنی نه با ائمه ز نه با ائمه اولور یعنی نه با ائمه
 و اولور که سزا برکن برکنی و برکنی لفظ و معنی از نه اختلاف اولور نه

[illegible]

معتق و مملوک شده است در افتد فی نظری صحیح اولاً از خدا و عوای بعده است در
هر یک یک غرضه مع اولندی و بری یک بودن و شمع اولندی در

زوجه سی بنده درت ای جامع انکالت از زوجه یکم ایدوب بعده درت ای
مردنده ایلا واقع اولد فده بیدایکالت و قوی سید و بی زیدنی طلاق باین
اید مطلقیم دیو دعوی مفارقت ایند کده زید و کراولت ای درت ای ایچنده
بی س که بی بدیم بعضی رجوع ایدیم ایلا سخی اولوب او زید فقط کفایت باین
لازم کیکل شدن مبنا اولد و حالانکه حرمین دیو دعوی فی ایدوب سینه
انکار ایدیکالت زید بینه دن عاجز اولیجی هنده بکین لازم کله و علی العکس دق
زید قول اولمقلق مناسبتی اولان کراولت بی س عید قلمو کدر دیو دعوی عمو و انکار
ایدیکالت زید بینه دن عاجز اولد عموه بکین و برکله استیلا دینه جارب و لریجی
مولاسی زید سکت فرزندنی حاصل اولدی صتی ولد بینه دن اولمشد دیو
دعوت دخی ایندیک ایدی و دیو دعوی زید انکار ایدیکالت هنده دعوی فی
اثبات ایده س زیده بکین لازم کله سب بجهول النسب اولان زید
عمو و بکون بابا سدر بن عمرون حلبی او غلویم دیو دعوی عمو و انکار اینه زید
بینه دن عاجز اولد کده عموه بکین بوقدر و علی العکس ولا زید عمو و بکون
سختی آزاد ایدیم دیو دعوی ولایت و عمو و انکار اینه عموه بکین بوقدر

بیعی و بیانی کسده
وکیل و صقی قیم متولی اقبس بیت المال اب الصغر و س اولدیر شد
بر عواره و کین منکر اولد خود و صقی و رتید و باین سینه منکر اولد بکین
و ساری دخی بیکت نایب و لغد نیایب بکین اولما از عا هر کندی عقد نه و با مقصد بکین
ایدوب و صقی و کالت و وصایت افراد ختم ایدوب و باین بینه دن متولی اینکند نیابت او جا ز

احکام حق حاکم
حاکم دعواته تدعی طالت استیلا و کسده بکین و بینه دن اولدی حاکمه حاکم دعا
طلب بکین و در اولدی بده حضور زده حاکم کلوب غائب اولان زوجه و زیدنه نقض
نقد اینه منک مراد اینه کده زوجه بی نیابت فرزند و ب نقضه را قید هنده و کوتر مدیکینه

و اخذ

و اخذ کون حواله ایندیکت زوجه زید و بینه بکین و بر اقبس استیلا فی دعوا سنده
مدعی مال مقصود اینه بینه بینه اولد بکین ایدوب بعد الاثبات اخذ اینه کده حال مذکور
بر کسده بیع و بینه و بر و جمد و ملکندنی اخراج ایندیکت مدعی و بکین و بر اقبس
نقضه دعوا سنده مثلاً مدعی و بر کمالک اولد بکین ملک انصافنده اولان فلان ملک
حق حاکمی شود کراولت کده زید ایدوب بیع بکین بی نقضه قبل مذکور ایدوب با بیع
اولمقلق ایدوب کراولت نقضه اینه اینه اثبات اینه کده بیع مذکور فی ایش بکین اینه سکوت
ایدوب رضا و بر مدیکت بکین و بر اقبس خبا عیب ایدوب بیع و دعوا سنده بیعند
دعوی خبینه عیبند مطلع اولد بکین اینه سکوت ایدوب کراولت و بیع بیعند قبول
ایندیکت مدعی بکین و بر اقبس خبا عیب ایدوب بیع کراولت مدعی سنده مثلاً مراد
حضور کده حال صفه زده و ایدوب ملک ولایت بی نقضه اینه بکین کراولت و بیع
صقند بکین واقف اولد بکین اینه بیع ایدوب کراولت مراد لری انشاء ایدوب بیع کراولت
ایندیکت اثبات اینه کده اینه اظهار مرده سکوت ایدوب کراولت و بیع و بیعند
قبول اینه بکین بکین و بر اقبس دعوی اینه کده مدعی اینه اثبات اینه کده نقضه
ایبی بیع و بینه و ملکندنی و بر جمد اخراج ایندیکت مدعی بکین و بر اقبس مدعی

بیعی اید نقضه اولد و اینه
اوج ایدنی کسک انش کونند کتره چنین تطبیقه عایده ایدوب بعده ظهر کامل
مختل اید اوج و نقد شقی کوا س کراولت حالا ظاهره و ایدوب مدعی نقضه بیعند
زید ایدوبی قنده ها زده اولوب کراولت ایدوب بیع بکین و بر اقبس و ایدوب
مرد و متولی مالی خطای ایدوب کده و بینه دن اولدی و سینه بر شقی
قول منسوب قو تفسیر ایدوب و بینه دن ایدوب عادت کسک ایجی ایدوب و بر اقبس
نقود کسده ایدوب کندی چاتمندنی و مال شرک بکین ایدوب بیع و مال
و اقبس و بر بانی او سکا تجارت ایدوب و خاوند سینه کراولت ایدوب و بر اقبس
اولد بکین کسک مالک ایندیکت ایدوب ایدوب الصغر کراولت ایدوب و بر اقبس مالک
ایندیکت و کراولتی مسید اولد مرده اخذ و اعطاس اینه رسول

شریک جانیندن مان

مالی الوب کتو رنگا رسال اولان کتو درمنو مال و تفکک امینید و قیم مال
مفقود کتو امینید مستاجر اجرت اید برسته استعمل اید کتو در استعملی
ایده کی کتو یا امینید درمنی بقی و ربوب دهنی اولان کتو در بقی داین اولان کتو
مال ها جنسک مالی اونی صاحب مال اید بیید مامود اولان کتو که اول مال اید
معدول عدل شول کتو که درک داین و درمنی و صاحب مال اولان کتو بی اعانه بر اونی
ادود و تلفظ فل صاحبی غائب اولان کتو بی بولان اولان کتو اول کتو حفظنده اید
امینید اخذ الاصلی یا جعفی بولان اولان کتو ابق انشش قول و حیوانی اخذ اید ربوب
ها حیندر دایمی حفظه اید کتو انشها اید و اید و درمنی کتو مطلق نظری اید و اید
ایده بولون مطلق اید اولان اولان کتو اعمال اید کی بشده حاج علی الغیر اخراج
شربون کتو اولان کتو اول کتو در اید یعنی الفاضل یا جنسک مصلحتی مصلحت مامور اید بید
کتو که مامور اولی یعنی شیدا امینید و حقیر که الک استا شرع ند و بونکر کتو
مامور اولی یعنی شیدا امینید و حقیر که الک استا شرع ند و بونکر کتو

اجرت اید

اجرت اید اید ربوب خدمت اید کتو در منشا اید و ملحق اید خدمت کتو که بولن
و اید بالاده مذکور احضان قطع قری اولی ربوب کتو یعنی اید نقد بقی اولان

اجرت اید

اجرت اید اید که خدمت اید اید دوزی و بویاچی و حاج شربون و حمال کتو بونکر
سازماندن فرقی و اید در برابر اجیر شربون کتو یعنی اید نقد بقی اولان و اید
اعانه اید و نقد بقی اولی و اید بولن اولان کتو خدمه بولان اولان کتو شمسک نقدی
ضامن اولی و اخذ اید و اید درمنی اجیر شربون کتو بید بولان اولان کتو شمسک نقدی
و نقد بید بولان اولی و بولن اید و نقد بقی ضامن اولان و اید صاحب اید کتو
اولان بده نقدی و نقد بید بولان اولان کتو اوزر کتو در و ضامن کتو بولن
حق بوقدره بولن کتو اید و صاحب ضامن اولان کتو مامور اولان کتو که کتو در آخر از کتو اولی
کلی و کتو حاضری کتو حفظنده اید اولان کتو شمسک و بولان کتو بولن کتو بولن کتو

حافظ

حافظ اولان کتو کتو دفع قدرتی اولی حریق غالب و بولن عظم و شمسک کتو
سند زید و بید خدمتک طوار لرمنی اجرت اید ربوب کتو یعنی اید کتو در
ایده کتو در بید کتو بر کتو کتو الوب اید و اید کتو که کتو در کتو بولن کتو
کتو دفع قدر اولی و اید حلال کتو اول کتو کتو و کتو اولی و کتو کتو
ایده کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
امینید بولان کتو کتو اولی و کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
اختیار اولی و کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
ایده کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
اوزره کتو اول کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
الوب کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
نقد بید کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
بشربون کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
ایده کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو

نقد بید

و کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
و اید کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
درمنی کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
نقدی و نقد بید کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
ایده کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو

ایده کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو
کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو

ابوب بکر انده طلاق سنک الکو ابروم دبیر اسنک کنه بلی شوق نطق ایدو کلسا
عورت و حق اولی مجلسه فعل اخره نشب البتدی نفسی نطق ایدو ارب طلاق واقع
اولو رسکوت ابروب طلاق دیر مزاب واقع اولی و اما متعلقا نطق ایدو ارب ابروب
شعر بر فکله سنک و محکوم و کتب معاسد اولی الکده اولون دیک طلاق
لکن اولی الکده اولون اوده کن الکده اولون لفظی طلاق معاسد معارف
اولان مجلسه ده سکن اولان کنه عقیده ابلی صورت ده دخی طلاق کنه وقوعی شعر
اولی شعر دخی بانی نطق عورت طلاق و بر ملک دخی زوج سنک حاشی
و اما نشب الکتب و با طلاق موجب اولو فلا کون در سو زوج بیک کنه لکن زوج
دخی بوقود الفی طلاق ابلی ذه اولونی و احد زوجین در توافقی ایا زوج نفسی
تخصیص لکن الفی طلاق موجب و یا مترد اوله تجرد بین و نکاح جبر اولو قبول
انزاله جبر اولو دخی زوج سو بر مال او زن یا بقدر متد اولان مصری
اوز دین یا نکاح اولو بقی عورت و حنفی طلاق یا حق الفی و دخی عورت حق
الکلی یا سنک و جد سنک بالوالا یحق البتدی بلی کما عدل اسنک و یا اخر
ول سنک البتدی بلی کما عدل عورت رقیبت دم جسد بوقود ایا بلی کما عدل رقیبت
حرکت البتدی بلی کما عدل ابروب فسخی قصه رکاحه اثبات الکتب و دخی ایدو
یعنی عورت ای ایا نکاح او زده کین ابروب او زدن دت ای حر و ایدو
عورت بانی طلاق ایدو متعلق اولو رکاح اول دت ای الکتبه کما عدل یعنی ایدو
ابوب ای ابرو شعر تعجبی کتب فقیهه ایا ایلا کین نه مذکور و دخی نور نه
لکان ابتکده عورتی بانی طلاق ایدو طلاق اولو تعجبی کما عدل کتب فقیهه ده
باب لکان نه مذکور و دخی طلاق لکن بانی کما عدل رقیبت اولو کما عدل
کتاب اولونی دخی داخل اولینی زوجنه صورت ایدو اولو رایش اولو طلاق
و بر ملک کبی کما عدل کما عدل طلاق یا ابروب بکر ده مراجعت ایدو بکر
اولی لفظی رقیبت رقیبت و صورت ایدو کما عدل طلاق یا بانی و کما عدل
فصل العدة احد زوجین فوت اوله اخری و ادت اوله

مهری

كتاب المهر

[illegible]

[illegible]

۲۴۳

[illegible]

باب الاول في

حضر ومجددك والاني ميراث تربيتي وزرعه ابتداء عهدي دن جزئي وجزئي
جزئي الى غير النباهه وبقدره احسن احسن الى غير النباهه وبقدره
زوي الارحام على ترتيب الارث ان يقدم الحرف وان سفل النجم الاحصاء وهو الاب
والجد ابوه وان منى من الورث باب الولى يعنى والى والى الاب وقد

قول کنی ضمیمه ابدار یعنی فضیلت ابد معاققت اولیسی جائز در ارام تحریر و نقلی
متعارف اولان است و ثبوت و نقلی صحیح در اولیسی ضمیمه و باطل و بی ثبوت
و دور و اثر و وسیله که کتب مفتی در ارام اولیسی بحد خود مشاع اولان و نقدی
نقص جائز و دومی و نقلی اولان است و بی کتب به حد خود فضیلت اینست جائز و دور
زیرا و نقلی مالکی بر خود و دومی و نقلی حنفی جمع معارضه نقدی انومو در شد و بی ثبوت
در ثبوت کتب سنی اعمی و غیره و نقلی ابنه فرانس یعنی غیر ابنه بر اثر و اثر و اشتغال ابنه
باضد غیر اولان حکم سنی اجتناب از هر و بر و بر اجتناب از غیر و نقدی و غیره و غیره و نقدی
خراب و زائد اولان نقضی سنی اول و نقدی و اول و اول نقض لازم اولان
و نقلی حاجت ایچون حبس و حفظ اولان و اولان و اولان و اولان و اولان و اولان
نقدی استقی نقضا ابوراب اولان و نقلی نقضی مذکور ربیع اولان و اولان و اولان
اولان اولان و نقلی مذکور اولان و نقلی و غیره مستحق کندی و غیره مستحق اولان

بازار عارف الوقف

وعلق اجدار بكمده واقفك البديكر شرطه ابتدا اولنور اكر واقف مدت اجاره به
 شرطه وبيانك بكمده اهل انش البهاني مطلقا اجار اولنور لكن بهاب بريت
 در اجار اولنور اعتبار بشرد و روضي وني بويد و حقه اولنورده افع است به
 قدر و حقه اولنورده سعادتي برسد به قدر اجار اولنور و حق وقف اجار اولنورده
 اجز شلبد اجار اولنور رغبتي ناس براه اولنور بقهقاني ابد اجار اولنور و حق وقف
 عليم اولنور ايم كذا نوحي بويد در حق وقف است به افع اجار ابد هم الا حاكم
 باق و متولينك اني اول اولوق اجار اولنور رختي موقوف عليمك مستور عقد
 اجاره بوزن و حق موقوف اولنور است عايت و بوزن و حق اولنور موقوف اولنور
 و ما من في قضاء و استفسار و زرين طمان و جوب اعتبار اولنور و حق اولنور موقوف
 انباشته شما رستماع ايد جائز و منع الجوين في كتاب الوقف و حق وقف نفوذ
 نشه عند زنده عايت و موقوف لكن امام زنه بترند ان انصار و روايت اوزره
 عايت و جائز اولنور بقتد حربي ايتا بشرد رفته الله عليهم و الجوين

کتاب الفی

[Handwritten Persian text, likely a continuation of the previous page's content.]

اجاره ملک معاشی بر شنبی پنج رهنه کی نیکان تیموب بالکمر منقعتی جاقدر بود و حق
پنج کی صیحه اول و دو فاسد اول و دو حق اول و منقعت و اجرت و مدت معلوم اول و قدر
الکدی سا حجه حیدر و کمال الدان ادمه مستاجر بر اوست اجاره ایاد اولان نسه ای صایحه کی
منقعت خید اول و قدر منزل و دراعت انکه ادا کنی حق اول و منقعت سب اول و منقعت مدت
نقد بطول و فخر اول و قدر نقد وقف اول و قدر اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
و منقعت اجرت مدت بر منقعت خاندن طلب اول و قدر و منقعت اولان نسه ای صایحه اول و قدر
شرعی اید منقعت خد و درشتا مستاجر ضرورت و منقعت اولان نسه ای صایحه اول و قدر
نقد اجاره ای نسه ای اید و منقعت و منقعت اولان نسه ای صایحه اول و قدر
و باقی و منقعت تمام المده نسه ای اول و قدر و منقعت اولان نسه ای صایحه اول و قدر
سکر خد نسه ای اولان نسه ای منقعت مستاجر ای کی کن اول و قدر نسه ای صایحه اول و قدر
التم خد و منقعت لازم کوز و منقعت و منقعت نسه ای اولان نسه ای صایحه اول و قدر
کلور منقعت منقعت اول و منقعت نسه ای اولان نسه ای صایحه اول و قدر
اولان ای کی کن منقعت کلور منقعت نسه ای اول و قدر نسه ای صایحه اول و قدر
امشای خود نکر و اجرت اید و منقعت بر اول و منقعت اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
اجرت نسیب اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
مسا اولان کن نسه ای اول و منقعت کلور نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
نجا و منقعت منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
کرک الیام و دوا و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
والد نیه منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
نسیب اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
منقعت منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر
برای زمان همو با کسب منقعت قطع اول و منقعت نسه ای اول و منقعت نسه ای صایحه اول و قدر

كتاب العارفين

عاریه ها می برنند بی استعمال برکنند یا ازین و بروب منفعتی اول مندرجه

یکمیشده و ده که کسان اولور و اینها دن دخی یعنی بکنی باشند که مش اولور و ده دن بکنی ده که جمعا یوزده ده اولور و دخی شنبه عدده و خطا ده کفایت بر مومن قول اذ ابکدر عا جز اولور ای ای اوج هو نقد دار السین کسبیه رکن و بونده اعلا مسکن یوقدر و دخی کرک نقد و کرک مارون نقد ارا چون بود که اوج بکنر که لفظی لازم عورت بدنده اما ذی کذا را بدست بکنریشک فرق یوقدر من الوای

فصل

نقد و بر ونده و ذکر ده و ذکر کک باشند و اینتمکی تعطیل ایدوب ها غرابکده و قوفو المقدی و کور مکده و دله که سبکده با خود اکثره و قانی اذ ابکدر منع ایسه و حقال و باشی حاجی و بلقده که کرا رستم ذایت لازم اولور و دخی بونده ایکی اولان است کن ایکی سنده نام دیت بر نه نصف دیت واجب اولور و دخی ایکی کوزک که بکیرنه نام دیت برقی فک که کیرنه ربع دیت واجب اولور و دخی الک و اباعک بر بر بر نه عشر دیت یعنی بیک درهم واجب اولور و دخی اوج بوغنی برمانک بر بر بوغنده نام دیت عشر بیک یعنی یعنی اوجوز اولور اوج درهم و ده دت درهم واجب اولور اما کشون برمانک اته ایکی بوغ اوله نام دیت عشر بیک یعنی یعنی اوجوز درهم واجب اولور و دخی هر دنده نام دیت عشر بیک یعنی یعنی اوجوز درهم واجب اولور و دیشک حفر و کیری بر دخی هر خطه که اوسق اید منفعی کیده ال جولاق و لقی و کوزاعی و لقی که کانه قهاص و لمیوب دیت لازم اولور و دخی باش یا رفته قهاص و لما ز اول موسی ده اولور اگر قهاص اولور و اگر قهاص اولور اید نصف عشر دیت یعنی اوجوز درهم واجب اولور موسی باش که کوزک کده و دخی هاشر ده عشر دیت یعنی بیک درهم واجب اولور هاشر دبو باشک که کوزک اوداد مع و رده دخی منقده ده یعنی عشر دیت یعنی بیک اوجوز درهم واجب اولور منقده باشک که کوزک اوداد معده برندن ابرمقد و دخی باشک که کوزک اوجوز و قادری ایجه ابریش باره او بر طرف بقرس ایکی نشت دیت یعنی بیک الی بوز النش اقی درهم و ابی نشت درهم واجب اولور و اگر او بر طرف بیغز اید نشت دیت

دیت یعنی و جیک اوجوز اولور اوج درهم و دت درهم واجب اولور و دخی کشون دخی صرا ان یاده و قانی کور و سبک اقیسی قان یاده و کشون قان اقیسن یا جم و کشون در کسند و کشون است کسند و باشی کوزک اقی راسته اولان یاره که یونرک کسند حکومت عدل وارور حکومت عدل مشد یا باشی اید قون فرض اولوب یاره دن مقدم قیمتی یوز غرو باشی ایدوب یاره و نه که قیمتی طغنی غرو ش ایسه نسا قصی عشر و لمقد عشر دیت یعنی بیک درهم لازم کور و قونی دخی یونرک اید و دخی بر الک با مقدر نه نصف دیت لازم اولور الک ایسی بیک کور اید و دخی و دخی س عدک ایسی اید کسند دیت اولور و حکومت اولور و دخی کشون ال کانه بر بق اول اول ال ایچ ن عشر دیت ایکی بر بق اول و سبک دیت اولور و ربع بر بق اول و سبک لازم اولما زانده و دخی جو جو غلک کوزنده و دنده و دنده اولان ضرر دند که ترتیب ایدن قهور حفر و لمقد معلوم اولد بر قی ایدن حکومت عدل لازم اولور و دخی ارکش لازم اولما ز یعنی جراحت دیتی که بالام انفا بیان اولنشدیدی در شیفار سد و دخی بر نه بر غیر دیش بیک و باش یا یعنی بیک شوب هیچ جراحتن از قفسه و یا اوسق اید اولان یاره را کسه و از قی قله ارکش لازم اولما ز و دخی باره ایچن قهاص اولما و کله ایچن غالب اوج اول یاره دل هلاک اولور اید بر نه قهاص و یا دیت انفا ایشر مسکو ط اولد یعنی ندر و دخی حدیثک و چون ک نقد اید هر دخی و قنی قضا حکمده و یونرک قفسه ای و ز رینه دیت لازم اولور قفل اید بیک بر کفایت و صرا دخی قوم و لقی یوقدر و دخی برام بر غورنک قارنده اولدده و عدلان و قز نه اولور بر میت جنس الفا ایله اول ادم و از رینه و واجب اولور یعنی بشیور درهم و اگر دیری جو جو ق الفا ایدوب و دخی جو جو ق هلاک اولد کاس دیب واجب اولور و اگر میت الفا ایدوب هر که عورت دخی اولد هم فزه و هم لازم اولور و اگر عورت اولد دخی جو جو میت و دت یا کوزک دت دیتی واجب اولور و اگر عورت اولد دخی دیری و عدلان و دت دخی اولدده اولد ایکی دیت واجب اولور و دخی دوشن میت جو جو ایچن الی دیت و دت دیتی اول جو جو غلک

[illegible][illegible]

برآمد که هرگاه آفندیده ایکن قول نیز بر جنابت دهی اینست و بدین مشهوره او زده
آفندیسید یارب قوی و برورد بر سر جنابتی و برورد و بر قول ایکی جنابت ایست آفندیس
و بدین قوی و بدین بر سر جنابتی و برورد بر سر جنابتی و برورد و بر قول ایکی جنابت
اولان قندره قاتل اولان هرگز این جنابتی باله بیان اولوند یعنی او زده در اما
بکیر اینست و انور من انما الوفا یه

مفعول اولان فولک قیمتی افسیدنی قاندر آلوراک توکول قیمتی مردینه ابرشسه
 و باخود مفعول جایه اولوب قیمتی مردینه ابرشسه و برنده و زورده هم نقص
 اولور قاصد اولدغی نکره هانک اولدسه تمام قیمت واجب اولور ابره زور
 زیاده اولور دهی و دهی بشورنده کرک بدیندن تقدیر اولور ادری قولده فولک
 قیمتدن تقدیر اولور مثلاً فولک برالندن اتوزی نصف ربت مقارنه نصف قیمت
 واجب اولور و دهی ابر کرکون ایکی کوزی مقرب افسیدیه بر قوی اول و نصف و بر
 تمام قیمتی اولوریه تقدیر قیمتی الدنی هالده قوی باندنه بقور منی اولو -

برمت کجراحتی ویا اورلق ویا بوعلق اثری ویا قولا غندن ویا کوزندن قان بقیق
اثری وایسته اولمیت بر محمدنه بولمسه ویا شمسین بی بولمسه ویا جوجی ویا یاشیدایسی
بولمسه قاننی معلوم وایسته وایلیسی اهل محمد واوریده دعوی ایسته نزل ووردو دیو ویا
عقبسور واوریده دعوی ایسته ایلی محمد یا ایستند الی کشنیه وایلیس احتیاج بیدین

اکرم قول خطا اید جنایت اینست افندیسی دیدار است جنایت و باریک اول قوی و بر
و از کنگر ملی اولور دیدار است جنایتی و بر قول افندیسند طور و دخی قولن جنایتی
و رد کله